خاطراه ای از بیست و هشت سال پیش آذربایجان

صهباءیغمائی، حسن

چندی پیش در جراید یومیه عصر خبری بود راجع بلایحه جدیدی که وزارت کشور بمنظور اعطای اختیارات بیشتر باستانداران تهیه کرده و برای تصویب هیئت دولت و تقدیم به‏ مجلسین آماده نموده است.ضرورت اعطای چنین اختیاراتی چند سال است که احساس‏ شده و مسلما در صورت تصویب حسن تأثیر آن در پیشرفت امور استانها و سبک شدن بار دوایر مرکزی ظاهر خواهد گردید.

اما نگارنده که پیشتر از مدت سی سال خدماتم را در استانها و شهرستانها گذرانیده‏ام‏ روی تجربیاتی که دارم معتقد که در خارج از محیط پایتخت و مخصوصا در مراکز استانها عاملی که موجب پیشرفت کارها چه در سازمانهای دولتی و چه در کارخانه‏ها و بخش خصوصی‏ میشود وشور و جنبشی در انجام وظائف پدید می‏آورد و حتی سازمانها را در حسن انتظام‏ امور برقابت باهم بر می‏انگیزد-شخصیت استاندار است نه اختیارات او.

غرضم از شخصیت در این‏جا سابقه طولانی اصل و نسب نیست بلکه از این واژه بنده مفهومی‏ را در نظر دارم که مجموعه‏ای از خصائص نیک را در خود جمع دارد و در عرف ایران به‏ جربزه و یا جوهر کار و یا جوهر مدیریت تعبیر میشود.

مسلما خوانندگان محترم مجله وحید که غالبا خود از کار آزمودگان کشورند عنایت دارند که عامل جربزه یا جوهر مدیریت اگر در مأموری نباشد هر اندازه هم باو اختیارات فوق العاده‏ بدهند کار چشم گیری را از پیش نخواهد برد.

من باب مثال در سال 1329 خورشیدی که بیست و هشت سال قبل میشود آذربایجان شرقی‏ و غربی مجموعا یک استاندار داشت که مقیم تبریز بود-مدت زمان زیادی هم هنوز از خاتمه غائله پیشه‏وری نگذشته و بقایای آثار آشفتگی‏های آن غائله در سازمانهای دولتی و کارخانه‏ها کم‏وبیش بچشم میخورد یکی از رجال معنون کشور هم که سابقه چند با وزارت داشت‏ والی آذربایجان بود در آنجا از قدیم الایام به والی(حضرت اشرف)خطاب میشود.ولی این حضرت اشرف حتی در کمیسونهائی از رؤسای دوایر دعوت میکرد غالبا حاضر نمیشد و معاون می‏فرستاد و اساسا کاری بکار ماءمورین و مردم نداشت هر روزی از گوشه‏ای نغمه‏ای‏ برمیخاست و ادارات دولتی و ماءمورین هم هریک در حدود وظائف خود باری و بهر جهتی‏ میکردند تا روزیکه خبر رسید استاندار بطهران تشریف برده‏اند.

چند روز بعد مرحوم دکتر منوچهر اقبال باستانداری آذربایجان منصوب شد.

از دفتر استانداری خبر کردند،رفتیم فرودگاه و استقبالی بعمل آمد مرحوم مهام هم‏ در خدمتشان بودند.

از فردای آنروز بطور محسوس وضع عوض شد جنب و جوشی در ادارات پدید آمد کارمندان‏ زودتر بمحل کار حاضر میشدند-در گوشی صحبت‏هائی میشد از این قبیل(این استاندار بهمه جا شخصا سرکشی میکند شخصا بتمام کارها میرسد).

دو سه روز طول نکشید که آقای دکتر شفیع امین که رئیس بیمارستان شیر و خورشید بود و ضمنا ریاست پزشکی قانونی دادگستری را هم بعهده داشت آمد دادگستری و گفت از امروز که ساعت شش صبح بدون خبر قبلی استاندار بیمارستان را سرکشی کرده طوری جنبیده‏اند و همه جا را پاک و پاکیزه کرده‏اند که آدم حظ میکند-خدا پدرش را بیامرزد کاش زودتر می‏آمد(مقصودش آقای دکتر اقبال بود).

هفته بعد تیمسار سر تیپ شوکت رئیس کل شهربانی ضمن صحبت به نگارنده گفت دیشب‏ ؟؟بعد از نیمه شب نگهبان کلانتری فلان-زنگ زد و خبر داد که جناب آقای استاندار باتفاق معاونشان در آنساعت به کلانتری تشریف آورده وضع نگهبانی را بررسی نموده صورت‏ وقایع شب را مطالعه فرموده و رفته‏اند-تیمسار می‏گفت من احتیاطا در همان ساعت با تمام کلانتری‏ها تماس گرفتم و آنها را هشدار دادم که مراقب کارها بیشتر باشند زیرا بدون‏ خبر ممکن است استاندار بازدید نماید.

چند روز بعد آقای دهقان مدیر کل فرهنگ از بازدیدی که استاندار جدید از مدارس‏ فرموده‏اند گفت:خلاصه درد سر ندهم روزی نبود که ایشان از کارخانه‏ای-مدرسه‏ای- اداره‏ای بازدید نکنند و همین علاقمندی موجب شد که بکلی وضع عوض شود.

خودم حضور داشتم روزی پیشکار دارائی(مرحوم نخعی یدر ارتشبد آریانا)بایشان‏ حکایت یا شکایت کرد که تازه بدارائی اردبیل سر و صورتی داده و رئیس لایقی آنجا گذاشته‏ بودم که مرکز یک یاردان قلی را برای ریاست آنجا فرستاده.آقای دکتر اقبال پرسیدند این آقائی را که فرستاده‏اید کیست؟جواب داد من او را نمی‏شناسم ولی خودش میگوید قبلا در نقاط جنوبی خدمت کرده و بهر حال ما برای اردبیل کسی را نخواسته بودیم.

آقای دکتر اقبال فرمودند بنابراین این آقای تازه وارد را بطهران برگردانید.البته کشمکشی در گرفت اما دستور استاندار اجراء شد و مقصود پیشکار دارائی تامین.

مورد دیگر مرکز بدون جلب نظر استاندار یک نفر بسمت شهردار تبریز فرستاده بود ولی‏ دکتر اقبال دستور داد که مراجعت کند-مراجعت کرد دوباره آمد دوباره او را از زیر قرآن‏ رد کردند.

مورد دیگر رئیسی برای یکی از ادارت تبریز آمد که من اسم نمی‏بردم آقای دکتر اقبال او را نپذیرفت یکماهی ماند و بطهران برگشت و بعد ما فهمیدیم که سوابق این مأمور خوب‏ نبوده است.

حتی یکروز برای سرکشی زندان شهربانی تشریف بردند که نگارنده در خدمتشان بودم و قریب یکهزار نفر زندانی در چند ساختمان تو در تو.شاید سه ساعت این بازدید طول کشید هرکس حرفی داشت استاندار با کمال دقت گوش داد اگر نامه‏ای نوشته بود می‏گرفت-و به‏ مراجع مربوطه تأکید در انجام وظائفشان می‏فرمود زندان نواقص زیادی داشت که بکمک‏ استاندار رفع شد.

یکروز اول وقت بدادگستری تشریف آورده و در اطاق مرحوم احمد عاصم رئیس کل‏ دادگستری ربع ساعتی نشسته و هنگام مراجعت با آنکه اطاق نگارنده طبقه دوم ساختمان‏ بود باتفاق آقای عاصم و مهام مرا هم سرافراز فرمودند.

درست است که این سرکشی‏ها مخصوصا از دادگستری عنوان بازدید داشت ولی حسن‏ تأثیرش را در نظام اداری نمی‏توان انکار کرد چون در آذربایجان سابقه نداشته که استاندار بادارات برود اصلا کسر شأن خود میدانسته‏اند که از کاخ استانداری بیرون بیایند.

از کارهای مهم دیگری که در مدت استانداری آقای دکتر اقبال صورت گرفت یکی احداث‏ خیابان دانشگاه بود که سالها معلق مانده بود و چند نفر از افراد ناراحت محل نمی‏گذاشتند انجام شود-آقای دکتر اقبال مراجعت کرد و ظرف مدت کوتاهی مقدمات کار انجام شد و خیابان احداث گردید.

اجمالا کاخ استانداری که تا قبل از ورود دکتر اقبال مانند خانه کعبه سالی یکبار فقط دربش باز میشد پس از ورود ایشان مانند باشگاهی برای رؤسای دوایر و محترمین تبریز بود که غالبا ناهار را هم در سفره خانه استانداری صرف می‏نمودند.و بقول معروف اطعام‏ میشدند.

چون یکی از عادات جناب آقای دکتر اقبال این بود که اول ظهر مامور سفره خانه پرده‏ را بالا می‏انداخت و خبر میداد که ناهار حاضر است-در آن لحظه هرکس که حضور داشت‏ میبایست شرکت کند اگر اغراق نگویم در آن اوقات مسلما هر هفته دو روز بنده و مرحوم عاصم‏ در استانداری ناهار می‏خوردیم-مرحوم مهام بارها می‏گفت که آقای دکتر اقبال تمام خرج‏بقیه در صفحه 6

و اینک آن شعر ساز صبا

ای دل این نغمه چه خوش قصهء ما میگوید راز در پرده به صد شور و نوا میگوید آنچه او زمزمه سرکرده نهان در دل ماست‏ غم بنهفته خدایا،ز کجا میگوید؟ آنچه از سوز غم عشق نیاید به بیان‏ ساز میگوید و با بانگ رسا میگوید نکته در محفل صاحبنظران باید گفت‏ امشب این ساز چه خوش نکته بجا میگوید چه دهم شرح من دلشدهء رفته ز خویش‏ که بگوش دلم این نغمه چه‏ها میگوید کس نگفته است چنین شرح غم و قصهء شوق‏ که به ما زیر و بم ساز صبا میگوید آن فسونکار تب می‏زدهء چنگ به چنگ‏ سخن عشق چه بی‏چون و چرا میگوید. بگشائیم ز دل عقده به سیلاب سرشک‏ که صبا قصهء پر غصهء ما میگوید

بقیه از صفحه 41 سفره‏ای را که دولت میدهد و بعضی استانداران بجیب میزده‏اند-خرج می‏کند و شاید چیزی‏ کسر هم می‏آورد.

بهر حال یک چنین استانداری دیگر بمرکز مجال نمیدهد و مسلما تصمیماتش هم چون‏ از نزدیک با امور تماس دارد از روی بصیرت است و مامورین هم از روی شوق و ذوق با او همکاری میکنند.

پس نتیجه میگیریم که برای حسن اداره امور در هر قسمت باید بیشتر در جستجوی(جوهر مدیریت)باشیم تا اختیارات-تهران 20/7/36 حسن صهبا یغمائی‏ این مقاله قبل از درگذشت دکتر اقبال به دفتر مجله رسیده بود و همان بهتر که‏ از پس مرگش چاپ بشود.

تسلیت:با کمال تأسف آگاهی یافتیم که استاد هنر و بهزاد زمان،مصور الملکی بدرود زندگی گفته است.خدایش بیامرزاد و ببازماندگانش صبر عنایت فرمایاد.مرگ مصور الملکی‏ مرگ ذوق و هنر و خلاقیت بود و جامعه هنر ایران و دوستداران و همشهریان اصفهانی او را داغدار ساخت.